



سرمایه‌داری

مُرد

قاتل:
فتووالیسم فناوریانه

یادیس
واروفاکیس

مترجم:
زهرا عبدالمحمادی



سرشناسه: واروفاکیس، یانیس (Varoufakis, Yanis)
عنوان و نام پدیدآور: سرمایه‌داری مرد/ یانیس واروفاکیس؛ ترجمه زهرا عبدالمحمدی.

مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۵۵۷-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Technofeudalism : what killed capitalism, 2024.

موضوع: سرمایه‌داری / Capitalism / داده‌های کلان / Big data / داده‌کاو / Data mining

اقتصاد -- جنبه‌های جامعه‌شناختی Economics -- Sociological aspects

تکنولوژی -- جنبه‌های اجتماعی Technology -- Social aspects

تکنولوژی -- جنبه‌های جامعه‌شناختی Technology -- Sociological aspects

تکنولوژی -- جنبه‌های سیاسی Technology -- Political aspects

تکنولوژی اطلاعات -- جنبه‌های اقتصادی Information technology -- Economic aspects

تکنولوژی اطلاعات -- جنبه‌های اجتماعی Information technology -- Social aspects

اینترنت -- صنعت و تجارت -- جنبه‌های اقتصادی Internet industry -- Economic aspects

تکنولوژی -- جنبه‌های اقتصادی Technology -- Economic aspects

شناسه افزوده: عبدالمحمدی، زهرا، ۱۳۷۱، مترجم

رده‌بندی کنگره: HB۵۰۱

رده‌بندی دیوئی: ۳۳۰/۱۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۵۱۴۵۵



انتشارات روزنه

سرمایه‌داری مرد

(قاتل: فنودالیسم فناورانه)

یانیس واروفاکیس

ترجمه: زهرا عبدالمحمدی

طرح جلد: سید صدرالدین بهشتی

صفحه آرا: زینب صائمی

چاپ اول: ۱۴۰۳

قیمت: ۲۳۰۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پردیس دانش

آدرس: خیابان ولیعصر، بالاتر از خیابان بهشتی، کوچه نادر، پلاک ۳، واحد ۲، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۷۲۳۹۰۲ - ۸۶۱۲۴۵۳۸ | نمابر: ۸۸۷۲۱۵۱۴

سایت: www.rowzanehnashr.com

rowzanehnashr

rowzanehnashr

ISBN: 978-622-234-557-0

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۵۵۷-۰

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

تقدیم به پدرم
(جورجیوس واروفاکیس)
که به من آموخت هر چیز مهمی آبتن متضادش است

فهرست

۹.....	تحسین‌ها از کتاب
۱۱.....	سخن ناشر
۱۵.....	پیشگفتار
۱۹.....	فصل اول: مرثیهٔ هُزبُود
۱۹.....	دوستان پدر
۲۱.....	آشنائی یک کودک با ماتریالیسم تاریخی
۲۵.....	از گرما به نور
۲۷.....	عجیب‌ترین آشنائی با سرمایه‌داری
۳۱.....	آشنائی به همین اندازه عجیب با پول
۳۴.....	آزادی برای انتخاب یا برای از دست دادن آن؟
۳۷.....	سؤال پدر
۳۹.....	فصل دوم: تناسخ‌های سرمایه‌داری
۴۰.....	بازیابی بازیابی‌ناپذیر
۴۴.....	ساختار فناورانه
۴۷.....	بازارهای توجه و انتقام شوروی‌ها
۵۰.....	طرح جهانی جسورانه
۵۳.....	اعداد دیوانه
۵۶.....	مینوتاربی‌باک جهانی
۵۹.....	از نارضائی مهارناشده به از هم پاشاندن مهارشده
۶۲.....	دست‌ساخته‌های محبوب مینوتار: نتولیبیرالیسم و رایانه
۶۵.....	به سؤال تو باز گردیم

۶۹.....	فصل سوم: سرمایه ابری
۷۱.....	سرمایه فرمانفرما
۷۴.....	از دان تا آکسا
۷۶.....	تکینگی‌ها
۷۹.....	تولد مشاعات اینترنت
۸۱.....	حصارکشی‌های جدید
۸۵.....	سرمایه ابری: ایام آغازین
۸۹.....	پرولتاریای ابری
۹۲.....	سرف‌های ابری
۹۴.....	خداحافظ بازارها، سلام تیولات ابری
۹۷.....	به سؤال تو باز گردیم

۱۰۱.....	فصل چهارم: قیام ابرداران و انقراض سود
۱۰۴.....	راز طبقه حاکمه جدید
۱۰۶.....	پی‌آمدهای ناخواسته سقوط ۲۰۰۸
۱۰۸.....	پول مسموم، رکود زراندود
۱۱۱.....	چگونه سودها برای ابرداران اختیاری شد
۱۱۵.....	نابرابری‌های خصوصی
۱۱۹.....	به سؤال تو باز گردیم

۱۲۳.....	فصل پنجم: فئودالیسم فناورانه در یک کلمه چیست؟
۱۲۶.....	انتقام رانت: چگونه سود در برابر رانت ابری به زانو در آمد؟
۱۳۵.....	سرمایه‌داری کورتون خورده؟
۱۳۹.....	فئودالیسم فناورانه و منطق موجود در پس جنون توئیتری ایلان ماسک
۱۴۱.....	شالوده‌های تکنوفئودالی تورم بزرگ
۱۴۴.....	مورد خودروهای آلمانی و انرژی سبز
۱۴۶.....	به سؤال تو باز گردیم: آیا سرمایه‌داری به روال عادی باز نگشته است؟

فصل ششم: تأثیر جهانی فئودالیسم فناورانه: جنگ سرد جدید	۱۵۱
فئودالیسم فناورانه با مشخصه‌های چینی	۱۵۴
جغرافیای سیاسی تکنوفئودال: «تهدید» روزافزون مالیه ابری چینی	۱۵۹
جغرافیای سیاسی تکنوفئودال: چگونه [ماجرای] اوکراین جهان را به دو تیول فرابری	
تقسیم کرد؟	۱۶۲
سایه شوم فئودالیسم فناورانه بر سر اروپا، جهان سوم و تمامی زمین	۱۶۹
به سؤال تو باز گردیم: برندگان و بازندگان چه کسانی هستند؟	۱۷۳

فصل هفتم: فرار از فئودالیسم فناورانه	۱۷۹
مرگ فرد لیبرال	۱۸۰
امکان ناپذیری سوسیال دموکراسی	۱۸۳
وعدۀ توخالی رمزارزها	۱۸۹
تصور اکنونی دیگر	۱۹۴
شرکت‌های دموکراتیک	۱۹۷
پول دموکراتیک	۲۰۱
فضای ابری و اراضی به عنوان مشاعات	۲۰۵
شورش ابری برای براندازی فئودالیسم فناورانه	۲۰۹
برای آخرین بار به سؤال تو باز می‌گردیم	۲۱۳

پیوست ۱: اقتصاد سیاسی فئودالیسم فناورانه	۲۱۷
پیوست ۲: جنون مشتقات	۲۳۹
از چه کسانی تأثیر پذیرفته‌ام، کتاب‌هایی که خوب است بخوانید، و قدرانی‌ها	۲۴۳
یادداشت‌ها	۲۴۷
نمایه	۲۶۳

تحسین‌ها از کتاب

«واروفاکیس ترکیب معرکه‌ای است از یک تحلیل‌گر و یک رؤیایپرداز! مثل همیشه خوانندگانش را به فکر فرو می‌برد... دستاوردی [حقیقتاً] مهم.»

- فایننشال تایمز، بهترین کتاب سال ۲۰۲۳

«این دیگر چه شاهکار شگفت‌انگیزی است. پیشگامانه، تأمل‌برانگیز و همه‌کس‌فهم. همه باید بخوانند. همان جایی است که به سوی آن در حرکت‌ایم. آهنگ ظلمانی، مخوف و هیجان‌انگیز عصر ما. ۱۰۰ از ۱۰۰!»

- اروین ولش، رمان‌نویس

«کتابی جدید و مهم که وقایع را در قالب تغییری دوران‌ساز و یک بار در هزاره توصیف می‌کند... به گفته‌ی او این صرفاً یک تکنولوژی نوظهور نیست. این جهانی است که با یک نظام اقتصادی کاملاً جدید و در نتیجه قدرت سیاسی جدید دست به یقه شده است.»

- کارول کادوالدر، نویسنده و روزنامه‌نگار آبرور

«کتابی برای هر کس که می‌خواهد بداند در چه بلبشوئی داریم زندگی می‌کنیم - و چون همه ما در این بلبشو به سر می‌بریم، کتابی است برای همه.»

- اسلاوی ژیزک، سیاست‌مدار و نظریه‌پرداز

«واروفاکیس با داستان سرائی محشر خود نشان می‌دهد که سرمایه‌داری چگونه زنده زنده خودش را خورد و به هیولائی کاملاً خطرناک و متفاوت بدل شد. او ما را به رهایی از بردگی دیجیتال فرا می‌خواند.»

- پرت اسکات، نویسندهٔ کلود مانی

«اثری خیره‌کننده... از اندیشمندی بلندپرواز و نویسنده‌ای سرزنده... حق با واروفاکیس است که می‌گوید ما به بردگی پلتفرم‌های دیجیتال در آمده‌ایم که با گروگان‌گیری اطلاعات مان، ما را از جابه‌جائی به "تیولت ابری رقیب" باز می‌دارند.»

- تایمز

«جنجالی و قابل فهم! بدون شک این کتاب سنگ محک مهمی خواهد بود برای بحث‌های مربوط به آیندهٔ اقتصاد جهانی.»

- نیک سرنی‌چک، از نویسندگان کتاب «اختراع آینده»

«مطالعه‌ای ضروری و از نان شب واجب‌تر»

- کن لوچ، کارگردان سینما و تلویزیون

«اگر سرمایه‌داری بمیرد و هیچ‌کس، حتی سرمایه‌داران نفهمند، چه؟ پلتفرم‌های دیجیتال سرمایه‌داری را غصب و چیز به مراتب بدتری را جایگزینش کرده‌اند. این کتاب مطالبه‌ای فوری است برای دستیابی به ابزارهای رقابت.»

- کوری دگتزو، مقاله‌نویس

سخن ناشر

پس از انتخاب ترامپ در ۲۰۱۶ و تحقق نسبتاً دقیق پیش‌بینی‌های سه سال قبل فرانسویس فوکویاما در کتاب بسیار مهم **نظم و زوال سیاسی**، در مصاحبه‌ای از او سؤال شد که راه جلوگیری از زوال لیبرال دموکراسی غربی چیست، و در کمال تعجب کسانی که فوکویاما را لیبرال می‌شناختند و می‌شناسند، او جواب داد احیاء سوسیالیسم. از آثار بعدی فوکویاما بر می‌آید که این یک پاسخ سردستی نبود. بلکه او بعداً در کتاب **هویت** که تا حدودی به منظور تحلیل بیشتر آنچه در ۲۰۱۶ روی داد نوشته شد، به مانند یک مشاور ستادهای انتخاباتی آستین بالا می‌زند و بی‌دعوت توصیه‌هایی جهت بهبود عملکرد نیروهای چپ ارائه می‌دهد، تا معلوم شود که چقدر در این نظر جدی است.

آیا این توصیه‌ها به کار آمد؟ معلوم نیست. مشکل اصلی اندیشه چپ گزاره‌های پیش‌گویانه‌ای بود که با واقعیت نمی‌ساختند و تعهد به آنها موجب می‌شد بینش‌های ارزشمند این مکتب نیز مورد بی‌توجهی قرار گیرد. بینش‌هایی که اتفاقاً فوکویاما با استناد به بعضی از آنها زوال لیبرال دموکراسی را در **نظم و زوال** پیش‌بینی و نظریه‌پردازی می‌کند.

واقعیت آن است که نسل ما، لاقلاً خود من، در بحبوحه تبلیغات سنگین علیه اندیشه چپ بزرگ شدیم، به صورتی که هیچ‌وقت اقدام به مطالعه جدی آثار اصلی این مکتب نمی‌کردیم، و لذا چیزهایی که از آن می‌دانیم دست دوم است. به نظرم من از این جهت تنها نیستم، زیرا در میان بعضی دوستان چپ‌گرا می‌دیدم که وقتی

آراءشان مورد انتقاد قرار می‌گرفت به عنوان یک شگرد تجربه‌شده می‌گفتند شماها اصلاً آثار اصلی مارکسیسم را نخوانده‌اید، و معمولاً هم نتیجه می‌گرفتند.

آیا علت این کوتاهی، تبلیغات سنگین بود، یا تنبلی، یا چیزی دیگر؟

یقیناً تبلیغات تأثیر داشت. با این وجود اخیراً که به کتاب سرمایه‌داری مرد بر خوردم دوست دارم در جواب این سؤال بگویم چیزی دیگر. می‌شنیدم که اندیشمندان بزرگ و بعضاً حرف‌های مهمی در این مکتب هست، اما در برخورد با علاقه‌مندان به این گرایش فکری احساس می‌کردم پاهای‌شان را یک‌متر بالاتر از زمین می‌بینم. جسارت نباشد. نمی‌گویم پای‌شان یک متر بالاتر از زمین بود، بلکه به نظر من این‌طور می‌رسید؛ چیزی شبیه به تلقی نسل جدید از ما مذهبی‌ها. لذا می‌ترسیدم مطالعه این آثار رابطه‌ام را با واقعیت تضعیف کند. و الاً وقتی واروفاکیس را دیدم که در عین مباهات به مارکسیست بودن، به قول خودش مارکسیست لیبرترین بودن، کمترین فاصله‌ای از واقعیت نمی‌گیرد احساس علاقه کردم تا اگر فراغتی پیش آمد متون اصلی این مکتب را با دقت بخوانم. بلکه یک ساعتی این مطالعه را امتحان کردم و دیدم آن مهارهای ذهنی که در گذشته مانع می‌شدند دیگر عمل نمی‌کنند.

به نظرم این تجدید نظر معقول بود. چون تصویری بزرگ که واروفاکیس در این کتاب از سیاست و اقتصاد جهانی ارائه می‌دهد به قدری پرینش است که انسان مایل می‌شود با مابقی دیدگاه‌های او بیشتر آشنا شود. ما هر روزه با سیلی از اخبار مواجه هستیم که مثل قطعات یک جورچین عظیم پیوسته روی سرمان ریخته می‌شوند. تک‌تک آنها می‌توانند بسیار واضح باشند، بدون اینکه نمائی روشن از تصویر بزرگ در اختیارمان بگذارند. هر رسانه‌ای، هر تحلیل‌گری، هر سیاستمداری، بلکه هر مکتبی می‌کوشد با چیدن این قطعات به شکلی خاص بختش را در ارائه این تصویر کلی بیازماید. منتهی معمولاً تعداد زیادی از تکه‌ها تحت عنوان دروغ، توطئه، تبلیغات، اخبار بی‌اهمیت و امثال آن اضافه می‌آیند، به صورتی که قانع نمی‌شویم. بلکه حوادثی مثل آنچه اینک در غزه روی می‌دهد مهم‌ترین اثری که می‌گذارد به هم ریختن تصاویری است که گاهی جا انداختن‌شان دهه‌ها از نظام بین‌المللی وقت و زحمت برده است.

واروفاکیس هم نمائی از این تصویر کلی ارائه می‌دهد، که در آن به عکس تفاسیر رایج بسیاری چیزها به جای آنکه دور ریخته شوند، معنا پیدا می‌کنند.

از جمله گزاره‌های پیامبرگونهٔ مارکسیسم اعتقاد به مراحل تاریخی است. همان‌گونه که زمان هرگز به عقب باز نمی‌گردد تاریخ نیز تنها در مسیری از پیش مقدر به جلو حرکت می‌کند. این باوری است که نیروهای چپ با اعتقاد به آن بیش از صد سال است که مرگ سرمایه‌داری و آغاز دوران خویش را انتظار می‌کشند، و واروفاکیس کنارش می‌گذارد تا تحلیل بسیار خواندنی و مستدلش را از وضعیت کنونی جهان پیش روی‌مان بگذارد؛ جهانی که در آن داریم از سرمایه‌داری به سمت نوعی فتودالیسم، به قول خودش فتودالیسم فناورانه، می‌رویم.

در حال حاضر مهم‌ترین خبر بدی که اروپا، بلکه کل لیبرال دموکراسی انتظارش را می‌کشد انتخاب ترامپ در آبان امسال است. موضوع یک فرد نیست. بلکه اگر ترامپ مثلاً امروز سکنه کند و بمیرد صفی از افراد شبیه به او دارند پشت سرش خود را گرم می‌کنند تا بر سر ایفای نقش او با هم وارد رقابت شوند. زیرا مسئلهٔ ترامپ نه یک عارضهٔ جلدی، بلکه جلوهٔ ظاهری واقعیاتی بسیار عمیق و حتی شاید علاج‌ناپذیر است.

بر سر این نکته که لیبرال دموکراسی غربی دارد یک تحول بزرگ را تجربه می‌کند و در این بین نقش تحولات سرسام‌آور فناورانه کانونی به حساب می‌آید تقریباً اتفاق نظر وجود دارد. همچنین در اغلب تحلیل‌ها تبعات این تحول، بدشگون ارزیابی می‌شود. در طول قرن بیستم هم جهان با چنین وضعیاتی مواجه شد، که نتیجه‌اش خون‌ریزی‌های بزرگ بود. آیا به سمت وضعیتی آخرالزمانی پیش می‌رویم، یا این بار عواقب از جنسی دیگرند. با توجه به قطعیت نسبی اصل تحول، طبیعی است که هر کس بخواهد به صورتی حتی‌المقدور دقیق‌تر از نتیجهٔ کار مطلع شود تا از پیش خود را مهبیای تغییرات بعدی کند. به این خاطر است که تا اطلاع ثانوی احتمالاً موضوع اکثر کتاب‌های مهمی که از اقتصاددانان بزرگ و دانشمندان نام‌آشنای علوم سیاسی خواهیم خواند همین تحول منتظره باشد.

از همین جمله است کتاب بسیار خواندنی **سرمایه‌داری مرد یانیس واروفاکیس** که با ترجمهٔ درخشان خانم دکتر عبدالحمیدی به فارسی بر گردانده شده است. امیدوارم بخوانید و بهره ببرید.

سید علیرضا بهشتی شیرازی

فروردین ۱۴۰۳

پیشگفتار

چند سال پیش تصمیم به نوشتن تاریخی کوتاه از سرمایه‌داری گرفتم و برای آسان‌تر کردن دشواری‌های این مأموریت و مجبور ساختن خود به تمرکز روی چیزی که این نظام بدان خلاصه می‌شود تجسم کردم که می‌خواهم داستان سرمایه‌داری را برای دخترم تعریف کنم، کودکی که در آن زمان دوازده سال بیشتر نداشت. پس بدون کسب اجازه از او (خطائی که دخترک هرگز از یاد نمی‌برد!) کتاب را در شکل نامه‌ای طولانی به او نوشتم. مواظب بودم از اصطلاحات تخصصی (حتی از کلمه سرمایه‌داری!) استفاده نکنم و مدام به خود تذکر می‌دادم که این روایت من، چه برای یک نوجوان قابل فهم باشد یا نباشد، میزان درکم را از مفهوم سرمایه‌داری به آزمون خواهد گذاشت. محصول کار کتابی باریک شد با نام **حرف‌هایی با دخترم دربارهٔ اقتصاد**. کتاب با سوآلی ظاهراً ساده از طرف او آغاز می‌شد: چرا در جهان این همه نابرابری وجود دارد؟

حتی پیش از انتشار این کتاب در سال ۲۰۱۷ احساس خوبی نداشتم. در فاصلهٔ میان اتمام دست‌نوشته‌ها و در دست گرفتن کتاب، انگاری در دههٔ ۱۸۴۰ و در حال چاپ کتابی پیرامون فتودالیسم بودم [حال آنکه مدت‌ها پیش این نظم کهنه منقرض شده بود]: یا حتی بدتر از آن، گوئی در اواخر ۱۹۸۹ انتشار اثری در باب برنامه‌ریزی متمرکز را در اتحاد جماهیر شوروی انتظار می‌کشیدم. چقدر دیر هنگام!

در سال‌های پس از چاپ آن کتاب، نخست به زبان یونانی و بعداً به انگلیسی، فرضیه‌های عجیب‌وغریب من در این مورد قوت گرفت که سرمایه‌داری، نه صرفاً در بحبوحه یکی دیگر از بسیاری تناسخ‌های^۱ اثرگذار خویش، بلکه در مسیر نابودی است. در خلال همه‌گیری کووید-۱۹ این نگاه تبدیل به یک باور شد، و مرا بر انگیخت تا طی کتابی اندیشه‌ام را شرح دهم و لاف‌ها به دوستان و دشمنانی که از نظریه‌ام به خشم می‌آیند فرصت مطالعه کاملش را بدهم تا بهتر بتوانند به آن بتازند.

بدین ترتیب فرضیه من چیست؟ فرضیه من آن است که سرمایه‌داری اینک مرده است، بدان معنا که پویائی‌هایش دیگر بر اقتصادهای ما حکم نمی‌راند. و این نقش فائده را به چیزی کاملاً متفاوت سپرده است، که من اسمش را تکنوفئودالیسم [فئودالیسم فناورانه] می‌گذارم. در کانون نظریه‌ام طعنی وجود دارد که شاید در آغاز سردرگم‌کننده به نظر بیاید، ولی امیدوارم بتوانم نشان دهم که منطقی تمام دارد: آنچه سرمایه‌داری را به قتل رساند... خود سرمایه بود؛ نه سرمایه به شکلی که از پگاه عصر صنعتی می‌شناختیم، بلکه صورتی جدید از آن، گونه‌ای جهش‌یافته که طی دو دهه اخیر ظهور کرد، که بسیار از پیشینیانش قدرتمندتر است، و به مانند یک ویروس احمق و بیش از حد غیور میزبانش را به قتل می‌رساند. چه چیز موجب این رویداد شد؟ دو تحول مهم: خصوصی‌سازی اینترنت از سوی شرکت‌های بزرگ فناوری در آمریکا و چین؛ و نحوه واکنش دولت‌ها و بانک‌های مرکزی غربی به بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸.

پیش از آنکه در این باب بیشتر بگویم باید تأکید کنم که این کتاب قرار نیست در مورد آن چیزی بحث کند که فناوری با ما خواهد کرد. این اثری در مورد تسخیر مشاغل ما توسط چت‌بات‌های هوش مصنوعی، تهدید زندگی‌های ما از سوی روبات‌های خودسر، یا مِتاورس^۲ بد فهمیده شده مارک زاکربرگ هم نیست. نه، این شرح بلائی است که پیشاپیش سر سرمایه‌داری، و لذا سر ما آمد، فتنه‌ای که ابزارهای

۱. حلول در کالبدی جدید. م

۲. metaverse: یک پلتفرم محاسباتی فضائی که تجربیاتی دیجیتال را به عنوان بدیل یا نسخه بدل از جهان فراهم می‌کند، همراه با جنبه‌های تمدنی کلیدی مانند تعاملات اجتماعی، پول رایج، تجارت، اقتصاد، و مالکیت بر دارائی - مبتنی بر شالوده‌ای از فناوری بلاک‌چین. م

شبکه‌سازی شده و هم‌پیوند با فضای آبری و مورد استفاده همه ما، یعنی همان لپ‌تاپ‌ها و تلفن‌های هوشمند کسل‌کننده‌مان، در ترکیب با شیوه عمل بانک‌های مرکزی و دولت‌ها در پسا بحران ۲۰۰۸ نازل کرد.

آن جهش تاریخی سرمایه که من درباره‌اش سخن می‌گویم از پیش روی داده است، ولو ما بر اثر اشتغال با مشکلات مبرم‌مان، از نگرانی نسبت به بدهی‌ها و همه‌گیری گرفته تا جنگ‌ها و وضعیات اقلیمی اضطراری، کمتر متوجه‌اش هستیم. و این آخرین فرصت برای به جا آوردن آن است!

اگر دقت کنیم می‌بینیم که جهش سرمایه به آنچه من سرمایه‌آبری می‌خوانم دو ستون از نظام سرمایه‌داری را ویران کرد: بازارها و سودها. البته در ظاهر بازارها و سودها همچنان همه جا به چشم می‌خورند - در واقع بازار و سود در دوران فئودالیسم هم ظاهراً وجود داشتند - ولی آنها دیگر صحنه‌گردان اصلی نیستند. اتفاقی که طی دو دهه اخیر افتاد آن بود که سودها و بازارها از کانون نظام اقتصادی و اجتماعی ما طرد شدند و به حاشیه رفتند تا چیزی دیگر جای‌شان را بگیرد. اما چه چیز؟ بازارها به عنوان واسط سرمایه‌داری عرصه را به پلتفرم‌های تجارت دیجیتال باختند، خطابگاه‌هایی که شبیه بازار به نظر می‌رسند، ولی مانند آن نیستند، و بهتر است از آنها به عنوان تیولات [املاک اربابی] یاد کنیم. و سود، به مثابه پیش‌ران سرمایه‌داری، جایش را به سلف فئودالی خود سپرد: رانت. به خصوص شکلی از رانت که باید برای دسترسی به این پلتفرم‌ها، و به صورت وسیع‌تر فضای آبری، کار ساخته شود. من اسم آن را رانت آبری می‌گذارم.

نتیجتاً امروزه قدرت واقعی در دست صاحبان سرمایه سنتی، از قبیل ماشین‌آلات، ابنیه، شبکه‌های راه‌آهن و تلفن، و روبات‌های صنعتی قرار ندارد. آنها همچنان از کارگران، یعنی از نیروی کار دستمزدبگیر، سود استحصال می‌کنند، ولی به مانند گذشته فرمانفرما نیستند. همان‌طور که خواهیم دید، آنها در قبال طبقه‌ای جدید از اربابان فئودالی ارشد، که همان مالکان سرمایه آبری هستند، تبدیل به واسال [باج‌گزار] شده‌اند. و اما بقیه ما، به جایگاه پیشین‌مان به عنوان سرف [رعیت] باز گشته‌ایم، موجوداتی که - علاوه بر کار مزدبگیری که هر وقت فرصت بدهند انجام می‌دهیم - با بیگاری‌مان بر ثروت و قدرت طبقه حاکمه می‌افزاییم.

آیا تمامی اینها دخیلی به شیوه زندگی و تجربه ما از حیات دارد؟ بله که دارد! همان گونه که در فصول ۵، ۶ و ۷ نشان خواهیم داد تشخیص اینکه جهان ما تکنوفئودال شده است به ما در حل معماهای بزرگ و کوچک یاری می‌رساند: از انقلاب وهم‌انگیز انرژی سبز گرفته تا تصمیم ایلان ماسک به خرید توئیت، تا جنگ سرد جدید میان آمریکا و چین و اینکه جنگ اوکراین چگونه حاکمیت دلار را تهدید می‌کند؛ از مرگ فرد لیبرال و امتناع دموکراسی اجتماعی تا وعده‌های رمزارز و این مبحث مبرم که چگونه می‌توانیم خودمختاری‌مان، حتی شاید آزادی‌مان را نجات دهیم.

در اواخر ۲۰۲۱ مسلح به چنین اعتقاداتی و تحریک شده بر اثر یک همه‌گیری که آن باورها را تقویت می‌کرد، [آلیاژ این اثر در] قالب ذهنم ریخته شد: قرار شد بنشینم و مقدمه‌ای کوتاه بر فئودالیسم فناورانه بنویسم - یک واقعیت اجتماعی بسیار بسیار زشت‌تر از سرمایه‌داری، که جای آن را گرفته است.

یک سؤال باقی بود: قرار است کتاب خطاب به چه کسی نوشته شود؟ بدون تأملی چندان، آن را برای کسی نوشتم که در سنی بسیار پائین مرا با سرمایه‌داری آشنا کرد - و به مانند نوه‌اش - با سؤال ظاهراً ساده‌ای که از من کرد تقریباً به تمامی اوراق این دفتر شکل داد: پدرم [جورجیوس واروفاکیس].

هشدار به خوانندگان کم‌حوصله: توصیف من از فئودالیسم فناورانه تا فصل سوم از راه نخواهد رسید. و برای آنکه این شرح قابل فهم باشد نیاز دارم نخست به شرح تناسخ‌های حیرت‌آور سرمایه‌داری طی دهه‌های اخیر بپردازم: این مضمون فصل دوم است. ضمناً سرآغاز کتاب ابداً در مورد فئودالیسم فناورانه نیست. فصل اول داستان پدرم را باز می‌گوید که چگونه با کمک بعضی قطعات فلزی و اشعار هژیود مرا در شش سالگی با سیاه و سفید رابطه فناوری و بشریت و نهایتاً ذات سرمایه‌داری آشنا کرد. این فصل به ارائه اصولی راهنما می‌پردازد که تمامی اندیشه بعدی بر آن مبتنی است، و با پرسشی ظاهراً ساده به پایان می‌رسد، که پدرم در ۱۹۹۳ با من در میان گذاشت. مابقی کتاب به شکل نامه‌ای است خطاب به او، و تلاش من است برای جواب گفتن به سؤال کشنده‌ای که با من در میان گذاشت.

فصل اول: مرثیه هزیود

از میان چپ‌گرایان بسیاری که می‌شناختم، پدرم تنها کسی بود که متوجه نمی‌شد «بانوی آهنین» خواندن مارگارت تاچر چگونه می‌توانست تعبیری نسبتاً تحقیرآمیز باشد. و من قاعدتاً تنها کودک پرورش یافته با این باور بودم که طلا پسرعموی فقیر آهن است.

تعلیمات من در باب خواص جادویی آهن از زمستان ۱۹۶۶ آغاز شد، آن‌گونه که به یاد می‌آورم در زمستانی بسیار سرد. ما تا بازسازی خانه‌مان در شهرک پالئو فالیرو (یکی از حومه‌های ساحلی آتن) در آپارتمانی کوچک زندگی می‌کردیم، تا آنکه والدینم در عجله برای فرار از در هم فشردگی آنجا وسط زمستان، پیش از آنکه دستگاه حرارت مرکزی نصب شود، به کاشانه هنوز نیمه‌کاره اثاث کشیدند. خدا را شکر که به اصرار پدر اتاق نشیمن جدید یک شومینه مناسب با آجرهای قرمز داشت. در تابش گرم آن آتشگاه بود که او مرا طی چندین شب زمستانی یکی یکی با رفقایش – آن‌گونه که خود آنها را صدا می‌زد – آشنا کرد.

دوستان پدر

یک روز عصر رفقای او در یک ساک خاکستری بزرگ از «کارخانه» به منزل ما قدم گذاشتند؛ از تأسیسات فولادسازی ایلیویس، جایی که پدرم برای شش دهه به

عنوان مهندس شیمی کار می‌کرد. آنها به تمام معنا معمولی بودند. بعضی سنگ‌هائی بی‌شکل به نظر می‌رسیدند، آن‌طور که بعداً فهمیدم قطعاتی از کانه آهن؛ دیگران مفتول‌ها و صفحاتی فلزی در اشکال متنوع و به همان اندازه بی‌ریخت. اگر نبود نحوه عاشقانه‌ای که پدر هر کدام‌شان را بر یک رومیزی تاشده و تکه‌دوزی شده سفید جلوی شومینه می‌چید، هرگز آنها را خاص تصور نمی‌کردم.

اولین رفیقی که به من معرفی کرد قلع بود. نخست قطعه‌ای از آن را دستم داد تا نرمی‌اش را لمس کنم، سپس آن را روی آتش غران در کاسه‌ای آهنی گذاشت. در حالی که قلع شروع به ذوب شدن می‌کرد و مایع فلزین کاسه را می‌آکند چشمان پدر درخشید. «هر چیز جامدی ذوب می‌شود، و سپس اگر به اندازه کافی دما ببیند به بخار تبدیل خواهد شد. حتی فلزات!» وقتی اطمینان یافت که من تحول عظیم از جامد به مایع را فهمیده‌ام، به همراه یکدیگر قلع مذاب را در قالب ریختیم، آن را در آب سرد فرو کردیم، سپس قالب را شکستیم تا من بتوانم یک بار دیگر قلع را در دستانم بگیرم و مطمئن شوم که دوستانم از نو به حالت عادی - به وضعیت نخستین - باز گشته است.

فردا شب رفیقی دیگر را امتحان کردیم: یک مفتول دراز از برنج. این بار تغییر حالتی در کار نبود، زیرا دمای ذوب برنز لاقلاً پنج برابر قلع است. با این همه مفتول شروع به تاباندن تشعشعی نارنجی رنگ کرد و پدر نشانم داد که چگونه می‌توانم با کمک یک چکش فولادی کوچک، نوک تفتنه آن را به هر حالتی که می‌خواهم در آورم. بعد از آنکه به اندازه کافی بازی کردیم، آن را هم در آب سرد فرو برد تا به صورت اول بازگردد، سرد و تغییرنیافته، به سیرت اصلی و چکش‌خوارش.

شب سوم پدرم هیجان‌زده‌تر از هر وقت دیگر به نظر می‌رسید. قرار بود مرا با بهترین دوستش آهن آشنا کند. برای افزودن بر هیجان لحظه، حلقه زرین ازدواجش را از انگشت در آورد و آن را نشانم داد. «نگاه کن که طلا چطور می‌درخشد؟ انسان‌ها معمولاً به خاطر ظاهر این فلز است که عاشقش می‌شوند. ولی آنان نمی‌دانند که این آخر ماجراست: درخشان - نه خاص.» اگر تقاضا می‌کردم شاید باز به مانند قلع و برنج حرارت دیدن طلا و سپس سرد شدنش در آب و بازگشت آن به وضعیت اول را هم نشانم می‌داد. ولی خوشحال از اینکه بر آزمایش عملی اصرار نکرده‌ام، به سراغ قطعه محبوبش رفتم.